

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دوم-بهار و تابستان ۱۳۸۳

بازتاب قشربندی اجتماعی در طنز نسیم شمال و افراشته

سید هاشم موسوی

دانشگاه گیلان



چکیده

شکل بندی جوامع بشری به نحوی لایه ای بوده است. در علوم اجتماعی برای توصیف نابرابری ها و توزیع نابرابر ارزش های کمیاب میان افراد یک جامعه از قشربندی اجتماعی سخن می گویند. شاخه جامعه شناسی ادبیات، علیرغم ادبیات پر برگ و بار ایران نوپاست البته پژوهش های جامعه شناسی ادبیات ضروری می نماید، یکی از انواع بررسی های جامعه شناسی ادبیات مربوط به تحلیل محتوای آثار ادبی است که استخراج، طبقه بندی، مضامین اجتماعی، سیاسی فرهنگی و تاریخی آثار ادبی را در بر می گیرد. روش تحقیق این نوشتار، روش اسنادی و تحلیل محتوا می باشد قشرهای مستخرج از مجموعه آثار شاعران مورد بحث بررسی شده اند تا بازنمای واقعیت قشربندی ایران و گیلان زمین در عصر قاجاریه و پهلوی باشد و تاریخ اجتماعی این مقاطع از خلال نوع ادبی طنز، آیینگی گردد.

واژگان کلیدی: علوم اجتماعی، طنز، مالک، دهقان، کارگر

مقدمه

با توجه به غنای ادبیات در جامعه ایرانی، یکی از راه‌های شناخت جامعه ایرانی بررسی ادبیات به عنوان یک رسانه فرهنگی است. گیلان به لحاظ وضعیت خاص جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و وجود شاعران طنز پردازش می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای مطالعه طنز باشد. طنز دارای جنبه اجتماعی، انتقادی، اصلاحی و آثار و کارکردهای فراوانی است که همراه با «ارزش نوعی جهان‌نگری» به عنوان یک شکل اساسی بیان حقیقت درباره جهان، تاریخ و انسان ... مطرح است. در مکتوب حاضر بازتاب قشربندی اجتماعی در آثار سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال) پیشوای شعر طنز‌آمیز معاصر و محمد علی افراشته رادباز قلعه‌ای؛ چهره ماندگار تاریخ طنز ایران و گیلان زمین که هنوز هم اشعار لبریز از طنز او بر سر زبان‌ها و یا به صورت ضرب‌المثل ورد زبان ایرانیان گیلانی می‌باشد، مورد بررسی قرار گرفته است.

قشربندی اجتماعی

آیا می‌توان جامعه‌ای را یافت که در زبان مردم آن صفات تفضیلی وجود نداشته باشد و یا سازمان اجتماعی آن بر مجموعه‌ای از جایگاه‌های برابر استوار باشد؟ جامعه‌ای که در آن نه زیبا باشد و نه زشت، نه صالح و نه شرور، نه ثروتمند و نه فقیر، نه با نفوذ و نه بی اعتبار؟ اگر چنین نباشد پس این حکم صادق است که شکل‌بندی جوامع بشری همواره به نحوی لایه‌ای بوده است و هر یک از جوامع به گونه‌ای اعضای خود را در موقعیت‌های اجتماعی نابرابر منتظم ساخته‌اند. علی‌رغم آرمان‌ها و آرزوهای مکاتب و اندیشه‌های برابر خواه، اسناد تاریخی، مشاهدات مردم‌شناختی و پژوهش‌های جامعه‌شناختی دلالت دارند بر وجود نابرابریها و تمایزهای اجتماعی در روابط اجتماعی از اعصار دیرین تا به امروز (مؤمن کاشی، ۱۳۷۳: ۸-۷)؛ نا برابری‌ها در همه انواع جامعه

انسانی وجود دارند. جامعه شناسان برای توصیف نابرابری ها و توزیع نابرابر ارزش های کمیاب میان افراد یک جامعه از وجود قشربندی اجتماعی سخن می گویند.

اگر چه قشربندی اجتماعی، امری قدیمی و جهانی می باشد و همینطور اجتناب ناپذیر و همه جا حاضر می نماید، عده ای آن را برای جامعه کاراً دانسته اند چرا که معتقدند پاداش نابرابر در انسان موجد انگیزه او خواهد بود تا جایی که ملوین تامین می نویسد: «هیچ جامعه ای بدون وجود هیچ نوع نابرابری رتبه و پاداش، نمی تواند دوام بیاورد.» (تامین ۱۳۷۳: ۲۳)

از زمانی که جامعه انسانی، دوران چوپانی - کشاورزی را پشت سر گذاشت و به مرحله اسکان و بالاخره شهر نشینی پا نهاد، به ناچار تقسیم وظایف شغلی، تخصصی و تبلور تنوع سنت های نظامی و حکومتی و دینی جامعه در گروهها، قشرها و طبقه ها سازمان یافت و هر گروه و قشر، بقا و دوام و توسعه حیات فرهنگی و اجتماعی خود را در حفظ و مرزبندی آن تضمین نمود.

قشربندی را می توان تفکیک و رده بندی اجتماعی دانست که در آن نقش ها و موقعیت ها با حفظ سلسله مراتب دارای اهمیت است. بنابراین قشر اجتماعی به مجموعه ای از افراد گفته می شود که نقش و موقعیت و منزلت همسانی را در این سلسله مراتب و رده بندی دارا هستند. جامعه ای را سراغ نداریم که بدون این تفکیک اجتماعی، که بر حسب اهمیت رده بندی شده، بتواند (یا توانسته باشد) به حیات خود ادامه دهد. اندیشه و رفتار و شخصیت و آثار شاعران و نویسندگان - مانند اعضای دیگر جامعه - پرورش یافته و بازتاب دهنده ویژگی های فرهنگی و معرف و مبین رویدادها، ارزش ها و پایگاه های اجتماعی است که در آن زندگی می کنند. (روح الامینی ۱۳۷۵: ۱۱۴-۱۱۱)

شاعران مورد بحث نوشتار حاضر، پرورده دست چمن آرای فرهنگ و تمدن زمانه خویش هستند ... به تعبیر خواجه شیراز:

من اگر خارم اگر گل، چمن آرایی هست که از آن دست که می پروردم می رویم

مجموعه شعرهای سید اشرف الدین در شرح احوال مردم ایران و طبقات فقیر و فرودست است از زارع و فعله و کاسب و توده جاهل و گمراه گرفته تا زنان مظلوم و دختران بی نصیب از تعلیم و تربیت، هر چه در ایران می گذرد در شعر و روزنامه او منعکس است. (یوسفی ۱۳۶۹: ۳۸۴)

اشعار نسیم شمال پر از طنز خفیف و در عین حال کوبنده است. عواملان اختلاف طبقاتی در اشعار نسیم شمال به باد استهزا و خنده گرفته شده اند. او جنبه های غم انگیز زندگی را در ظاهر فکاهی ارائه می دهد شعر «وفات یک دختر فقیر از سرما» اختلاف طبقاتی موجود در جامعه را بیان می دارد:

آخ عجب سرماست امشب ای ننه ما که می میریم در هاذکسنه
تو نگفتی می کنم امشب علو تو نگفتی می خوریم امشب پلو
نه پلو دیدم امشب نه علو سخت افتادیم شب درمگنه
آخ عجب سرماست امشب ای ننه

و یا :

رمضان آمد و در سفره زارع نان نیست در تن دختر او پیرهن و تنبان نیست
زن ارباب نشسته به سر بالش زر همه آنست که انصاف در این ویران نیست
(نسیم شمال، ۱۳۷۱: ۲۳۱)

شاعران از پنجره عواطف و حال و هوای دلشان دنیا را می نگرند. شاعران در دیدار با طبیعت، تصویرگر دنیای درون خویش اند. شاعران در بهار بیشتر از روی طبیعت شعر می خوانند اما در پاییز و زمستان، از دیدن طبیعت متأثر می شوند. «جدیدترین کوشش

در تئوری انواع ادبی، مباحث نورتروپ فرای، ادیب معروف کانادایی در کتاب تشریح نقد ادبی است. او به چهار نوع عمده ادبی معتقد است:

نمایشی، پهلوانی، هجایی و غنایی. اما مسأله این است که هر کدام از این انواع را به یکی از فصول سال که نمایانگر دوره ای از تاریخ زندگی بشر است، مربوط می‌کند، مثلاً می‌گوید امروز، زمستان زندگی بشری است و نوع ادبی حاکم، طنز است (شمیسا ۱۳۷۰: ۴۴ و ۴۳) نسیم شمال، اختلاف طبقاتی در جامعه خویش را چنین گزارش می‌کند که:

این زمستان سخت می‌گیرد فلک بر ما بله هر شبی صد صد گدا می‌میرد از سرما بله

اغنیای می‌خورند از شدت گرما بله بی‌زغال و خاکه، جمعی لخت و عریان‌ای قلم

(نسیم شمال ۱۳۷۱: ۲۳۵)

شعر «برف اغنیا و برف فقرا» از افراشته، اختلاف طبقاتی موجود در جامعه را آینگی می‌کند:

«برف اغنیا»

توی این برف چه خوبست شکار - آی گفتی
گردش اندر ده ما آن ورغار - آی گفتی
ران آهوئی و سیخی و کباب و دم و دود
اسکی و ویسکی و آجیل آچار - آی گفتی
به به ای برف چه خوبی تو، چه لوسی، ماهی
زینت محفل مایی تو بیار - آی گفتی

(افراشته ۱۳۵۸: ۱۰۴-۱۰۳)

«برف فقرا»

توی این برف چه خوبست الو - آی گفتی
یک بغل، نصف بغل هیزم مو - آی گفتی
زیر یک سقف، ولو بی در و پیکر جایی
تا در این برف نباشیم ولو آی گفتی...

...زحمت کار زما، راحتی از آن حشرات کشت از ماوازان عده درو - آی گفتی
مادری زاده مرا مثل تو، ای خفته به ناز می رسد نوبت ما غره مشو - آی گفتی

(افراشته ۱۳۵۸: ۱۰۷-۱۰۵)

شعر «پالتو چهارده ساله» افراشته که در کنگره نویسندگان و شعرای ایران به سال ۱۳۲۵ در تهران خوانده شد افراشته را به عنوان شاعری طنزپرداز و اجتماعی و زبان مردم کوچه و بازار مشهور ساخت.

شعر پالتوی من (چهارده ساله) به استقبال از نظامی گنجوی سروده شده است آنجا که می فرماید: «ای چهارده ساله قره العین». بعدها از همین شعر افراشته که برای پالتوی خود سروده بود، شاعران فکاهی سرای دیگر استقبال کردند. این شعر را که با طنز تنگدستی مردم را نشان می دهد، مرور می کنیم:

ای چارده ساله پالتوی من ای رفته سر آستین و دامن
ای آنکه به پشت و رورسیدی جر خوردی و وصله پینه ئیدی...
ای رفته به ناز و آمده باز صد بار گرو دکان رزاز
خواهم ز تو از طریق یاری امساله مرا نگاه داری
این بهمن ودی مرو تو از دست تا سال دگر خدا بزرگ است

(افراشته ۱۳۵۸: ۱۱۱-۱۱۰)

نسیم شمال برای آنکه اختلاف طبقاتی را در روزگار خود بیان کند، از فسنجان که غذای ایرانی و مختص اعیان می باشد، استفاده نموده است. البته فسنجان در گیلان نیز از شهرت خاصی برخوردار است و نسیم شمال نیز بدان تصریح دارد آنجا که آورده است: «آن فسنجان های گیلانی خوش است.» (نسیم شمال، ۱۳۷۱: ۳۵۸) به قول سعید نفیسی، نسیم شمال «منظومه ای نسرود که کلمه فسنجان در آن نباشد. اما کجا فسنجان نصیب او می

شد.» (نسیم شمال، ۱۳۷۱: ۱۰)

برای توده مردم که اکثریت مشتریان نسیم شمال را تشکیل می دادند و درآمد ضعیفشان اجازه نمی داد هر شب سفره اعیانی بگسترانند، ذکر مرغ و فسنجان مطلب شیرینی بود که دهانشان را آب می انداخت و بر جذابیت و گیرندگی اشعار او می افزود. (نسیم شمال ۱۳۷۱: ۱۲۶) اگر فرهنگ بسامدی نسیم شمال را تهیه کنیم، واژه ای که خیلی زیاد در اشعارش آمده واژه فسنجان است به قول نسیم شمال:

دام اندر صفحه جولان نامه را جمع کردم این فسنجان نامه را

همانطور که در شراب شعر شاعران غزلسرا می توان عکس رخ یار را دید، در روغن فسنجان شعر نسیم شمال هم می توان تصویر زنده ای از اوضاع یا محیط اجتماعی و اقتصادی ایران را در زمان مشروطه دید. (گل آقا ۱۳۷۴: ۵۸) غذا که ماده خام نظام اجتماعی است بیش از هر عامل حیاتی دیگر حدود تمدن، درجه رفاه و میزان عدالت اجتماعی اقوام جهان را تعیین می کند.

مالک و نظام ارباب رعیتی

دهه های بیست و سی در ایران و به خصوص گیلان، دوره اوج حاکمیت خان ها و مالکان وابسته به دربار و مباشران و کدخدایان بر رعایا و دهقانان بود. ساخت اجتماعی و اقتصادی گیلان مبتنی بر نظام ارباب و رعیتی بود و روابط مالک و زارع از دردهای بزرگ اجتماعی آن روزگار بود.

منظومه «مفتخور الاعیان» افراشته، روایتی است طنزآمیز از نظام ارباب و رعیتی. این شعر گفتگویی است بین مشهدی حسن و ارباب که روابط و مناسبات نظام ارباب و رعیتی را با چاشنی طنز به نقد کشیده است. در پرده اول، ارباب از خردی و نیمه دانه بودن برنج مشهدی حسن (رعیت) و عدم پرداخت بدهی سال گذشته شکوه می کند و رعیت متقابلاً از عدم توان خویش و سختی معیشت و گرانی شکایت دارد و اینکه امسال

لخت و عور است و نه رنگ قند را دیده است و نه رنگ قماش را و خوراکشان هم واش
(تَره) است. اما پاسخ و سخن ارباب قابل تأمل است که:

لخته گیله مردی! بیمیری هم تانی مردن (تو گیله مرد لختی بیش نیستی، بمیری هم می توان مرد)

(فخرایی، ۱۳۶۸: ۲۲۸)

ولی ما (ارباب و خانواده اش) از بچگی عادت کرده ایم و بی کره و گوشت،
اشتهایمان باز نمی شود.

در این منظومه مقایسه ای که ارباب در مورد زندگی خود و دهقان انجام می دهد
شنیدنی است چرا که ارباب نتیجه می گیرد که زندگی رعیت به مراتب بهتر از زندگی
ارباب است و آدمی در مواجهه با این منطق، وادار به خنده می شود. بیت پایانی پرده اول
خالی از طنز نیست آنجا که می سراید:

افراشته هر قدر خدایا که زنه جوش هو نقدر ذبد تو گیله مردان چوم و گوش!

(فخرایی، ۱۳۶۸: ۲۳۴)

پرده دوم شعر زمانی سروده شده است که احزاب گوناگون در ایران فعالیت
می کردند و از وضعیت نظام ارباب و رعیتی انتقاد می نمودند. به همین دلیل که به
پذیرایی کامل از رعیت پردازد. این ابیات هم نمی توانند خالی از طنز باشند: (فخرایی،
۱۳۶۸: ۲۳۶)

در پرده سوم که احتمالاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی مردم ایران
سروده شده است، ارباب خواهان کشتار دسته جمعی دهقانان است. این پرده پر از
مضامین توهین های ارباب به دهقان و دهقانان است. و بالاخره نتیجه گیری می کند که
رعیت تابع زور است و همیشه باید به او زور گفت.

نسیم شمال هم در شعر «گفتگوی ارباب با فعله رنجبر» از قول ارباب خطاب به فعله
آورده است که:

ای فعله تو هم داخل آدم شدی امروز؟ بیچاره چرا میرزا قشمشم شدی امروز
 در مجلس اعیان به خدا راه نداری زیرا که زر و سیم به همراه نداری
 در سینۀ بی کینه بجز آه نداری چون پیر نود ساله چرا خم شدی امروز؟
 بیچاره چرا میرزا قشمشم شدی امروز...

(نمینی، ۱۳۷۱: ۳۷۶)

افراشته در شعر «ارباب و کارگر» از زبان ارباب خطاب به کارگر می آورد که:

چه بساطی شده واقع، ماتم آدم آدم، عمله هم آدم؟
 کارگر نزد من همچون پیچی ناقص و عاجز گشتی، هیچی

(نوح، ۱۳۵۸: ۷۸)

شعر «شغال محکوم» افراشته بعد از شهریور بیست مشهور شد. این شعر فریادی است
 رسا علیه نظام ملوک الطوائفی حاکم بر اجتماع و دستگاه فاسد اداری که جز رشوه و
 فساد و سردواندن مردم کار دیگری ندارد. شغال محکوم در این شعر در هیأت نمایندگان
 جناح های مختلف هیأت حاکمه به محاکمه کشیده می شود. شغالی که بعد از مدت ها
 سرقت و دستبرد به مزرعۀ کشاورز فقیر به تله افتاده است و روستایی ساده دل او را
 محاکمه می کند. در پایان شعر نیز افراشته به طبقۀ کشاورز هشدار می دهد که اعدام یک
 شغال کافی نیست. و باید همه شغالها و زالوهایی که خون مردم را می مکند، اعدام شوند
 تا تو دم از فقر و محرومیت رهایی یابند و حاکم بر سرنوشت خویش گردند. این شعر را
 افراشته به سال ۱۳۲۵ در تهران و در کنگرۀ نویسندگان و شعرا قرائت کرد.

ای شغال تنه گنده، خپله دیدی افتاد دمت لای تله؟
 خوب، بدجنس جد اندر جد دزد کار ناکرده چه می خواهی مزد؟
 بی شرافت! به کدام استحقاق می کنی خربزه ها را قاچاق؟...

(نوح، ۱۳۵۸: ۱۵۸)

در شعر بلند «پندیات» افراشته، مردی به زبان نصیحت، او را مخاطب قرار می دهد اما در واقع این افراشته است که عاملان استثمار مردم را به محاکمه کشیده و با شعر ریشخند آمیز خویش، آنها را مورد انتقاد قرار داده است:

طبق قانون اساسی مالکین	محترم هستند در این سرزمین
ادعاتان بی پرو پی هست و سست	بر خلاف نص قانون، نادرست
بی سرو بی پا کجا؟ اعیان کجا؟	برزگر لختی کجا و خان کجا؟...
آنکه دارد خانه و باغ و چمن	فرق با لختی ندارد، مرگ من؟...

(نوح، ۱۳۵۸: ۳۴)

هیأت حاکمه

یکی از زمینه های ایجاد کننده طنز، هیأت حاکمه و پادشاهان بوده اند. وب لن، جامعه شناس ژرف بین آمریکایی می گوید: طبقه ممتاز جامعه ها در بیشتر دوره های تاریخ کوشیده اند تا به شیوه های گوناگون، امتیازات خود را به رخ مردم کشند و با این خودنمایی، آنان را مرعوب و منکوب سازند و پایگاه رفیع خود را تحکیم کنند. کوشیده اند تا حیات خود را در برابر زندگی ساده عوام، چنان سترگ و درخشان جلوه دهند که مردم عادی آنان را موجوداتی غیر از خود به شمار آورند و اختلافات میان خود و آنان را اختلافاتی طبیعی و ابدی و پرهیز ناپذیر بدانند.

نمایش امتیازات اجتماعی طبقه کام رو در شعر «خیانت» پرسش افراشته این است

که:

کیست دروازه بان این کشور؟ مگر این مملکت ندارد در!

(نوح، ۱۳۵۸: ۹۳)

او وظیفه حاکمیت را دفاع از ملت و تولیدات داخلی می داند چرا که بر این باور است مملکتی که دروازه هایش باز باشد و دولتی که از ملت حمایت نکند و کارگران و کفشدوزان و خیاطان آن بیکار باشند، خیانتکار است:

ملت ای ملت گرامی! چیست؟	اسم این کار اگر خیانت نیست
نه که دلال باشی ترومن!؟	دولت یعنی که نوکر تو ومن
دست این جیب بر خزانه ماست	جیب بر در درون خزانه ماست
فارغ البال، جیب بر ایران	جیب برهای کیف درزندان

(نوح، ۱۳۵۸: ۹۳)

گاه کار افراشته به هجو پهلو می زند برای مثال:

بی حساب و کتاب و بی نقشه	دولت گیج و گنگ و بی نقشه
ستمگر و زورچی و حيله باز	دولت ملت کش و دشمن نواز

(نوح، ۱۳۵۸: ۱۹۹-۱۹۷)

افراشته در شعر «وکیل و وزیر» اشاره می کند به تبانی دکتر نخعی، وزیر و وکیل بندرعباس در مورد معامله بقچه های نخ. باید توجه داشت که در سالهای بعد از شهریور بیست، و شکر و نخ و پارچه بازار سیاه داشت و کلا و وزراء از قاچاق آن منافع کلانی به دست آوردند.

گر چه دارم مشغله بسیار آقای وزیر حجره ام تنهاست در بازار آقای وزیر

(نوح، ۱۳۵۸: ۱۴۳)

وکیل می گوید که از طلوع صبح تا شب، کارش بده و بستان سفته و چک، چانه زدن روی سه شاهی و صد دینار می باشد. وکیل که همه حواسش به تجارت است و نگران سر رسید چک ها و خرابی بازار جنس های در انبار، می گوید:

این وکالت هم شده یک قوزروی قوزما از برای من علی الاجبار آقای وزیر
وکیل می گوید: مردم بندر مرحوم شاه عباس، از فعله و تاجر با تمنا و تضرع وکالت
را به گردنم انداخته اند و بدین گونه از درون صندوق نامم را بیرون آورده اند.

الغرض باین همه کار این که زحمت داده ام روی اخلاص است با سرکار آقای وزیر
بندر عباس نخ دارد شدیداً احتیاج مصرف پیراهن و شلوار آقای وزیر
ای خدا مرگم دهد، ملت برهنه مانده اند بی کس و بی یار و بی غمخوار آقای وزیر...
زود با طیاره هم شد می فرستم جنس را روی این نامه پاراف بگذار آقای وزیر ...

(نوح، ۱۳۵۸: ۱۴۴)

بازاری

شعر «واجب الحج» افراشته روایتی است طنزآمیز در انتقاد از کاسبکارهای ظاهر
الصلاح. افراشته نمونه ای از یک بازاری حيله گر را در این شعر ارائه می دهد. بازاری
که عازم سفر حج می باشد به شاگرد دکانش، فوت و فن های کلاه برداری و کم فروشی
و گرانفروشی را می آموزد. بازاری هم اگر عازم حج است و به قولی واجب الحج شده
است، به خاطر رقبای بازاریش است:

ان اونا حاجی گه من غش کونمه حاج آقا لاجی گه من غش کونمه

(این به آن حاجی می گوید: به من شعف دست می دهد - وقتی می گوید حاج آقا لاهیجی، من غش و
ضعف نمی کنم).

(فخرایی، ۱۳۶۸: ۱۶۶)

بعد به شاگردش سفارش می کند که صبح ها زود بیاید و در بعد از ظهر بخوابد و از اموال و وسایل به خوبی مواظبت کند و می گوید: چشمانت را باز کن! در کنار آن دیوار، سه کیسه برنج صدری است و شش کیسه برنج بی نام. آنها را خوب به هم می زنی و یک کیسه جو و یک کیسه خرده برنج را با آنها مخلوط می کنی و بعد به مشتری می گویی:

مشتره گی آقا! اجان بیمیره مولایی مولایه طارمسره

(به مشتری بگو آقا! این جان بمیرد برنج مولایی اصل است، برنج صدری طارم سر است).

(فخرایی، ۱۳۶۸: ۱۶۸)

وبالآخره فقط می شود کلام طنزآمیز عبید زاکانی را پایان این نوشتار قرار داد که در رساله تعریفات و در فصل ششم آن آورده است که: «البازاری) یعنی آن که از خدا نترسد.(زاکانی، بی تا: ۱۵۹)

دهقان

اشعاری همچون «زارع در زیر شلاق ارباب می گوید» و «قوقولی قو» از نسیم شمال و «دهاتی» و «مرزع سبز فلک» از افراشته، روایت طنزآمیز زندگی دهقانان را در روزگار شاعران مورد بحث بیان می کند:

مازار عین مظلوم هر روز در بلایم گاهی به جنگ ارباب که دست کدخداییم
پیغمبر مکرم آن هوشمند بارع فرمود حاصل زرع باشد حلال زارع
یعنی ززارعین است محصول این مزارع ای دشمن پیمبر بزن بلا نبینی

(نمینی، ۱۳۷۱: ۲۲۷)

«قوقولی قو» شعری است که با امضای ماهیگیر چاپ شده و در آن از دادن امتیاز شیلات به روس های تزاری انتقاد شده است. خروس که مخصوصاً در روستاها،

سحرگاهان با صدای خود روستاییان را بیدار می‌کند در این قطعه با دهاتی غمخواری می‌نماید و به حال او و بدختی و عریانی و برهنگی اطفال او افسوس می‌خورد ...

می‌خواند خروسی به شبستان قوقولی قو می‌گفت که ای فرقه مستان قوقولی قو

کو بهمن و کو رستم دستان قوقولی قو آوخ که خزان زد به گلستان قوقولی قو

فریاد ز سرمای زمستان قوقولی قو

(نمینی، ۱۳۷۱: ۱۶۴)

کارگر

برای شناخت وضعیت کارگر در دهه بیست و دهه سی، شعر افراشته یک منبع عمده به شمار می‌رود. باید بدانیم که به کار بردن کلمه کارگر در شعر یا مقاله جرم بود و ماموران سانسور، کلمه کارگر را به فعله تبدیل می‌کردند. خود افراشته نیز معتقد است که شعرش وقف کارگران است و به خود یادآور می‌شود که:

شعر دیدیم ولی شعر تو چیز دگر است سنگر کارگر و مقبره گنج بر است

نیست تشبیه گل و لاله و روی دل‌دار

هست بحث از عرق گرم فلان سوهانکار

(نوح، ۱۳۵۸: ۱۵۴)

در شعر «پندیات» که افراشته عاملان استعمار عامه و کارگران را به ریشخند می‌گیرد، حرف‌های مالک و ارباب به او قابل توجه است که:

در تمام کارخانه‌ها کارگر خستگی را می‌کند با شعرت در

حرف‌های شاخداری می‌زنید فعله را با ما برابر می‌کنید

کارگر را خیره بیخود می‌کنید مرگ طفلم، جعفرم، بد می‌کنید

(نوح، ۱۳۵۸: ۳۳)

و بالاخره پرده از اعمال وحشیانه نسبت به کارگران بر می دارد. نویسنده این نوشتار، خود از بزرگترهای خویش شنیده است که چگونه مالکان گاه بالغدی، رعیتی را به کام مرگ می فرستادند. با بیان افراشته همراه می شویم که:

حق بیامرزد اسیر خاک را	خاصه حاجی اصغر ملاک را
آن حق آمرزیده سی چل تاغلام	با خودش آورده بود از مصر و شام
دیده ام با چشم پر عصیان خود	چند تا را کشت حاجی با لگد
چونکه آنها عبد بودند و ذلیل	کشتشان یا ناروا یا با دلیل
باز حاجی اصغر خلد آشیان	زر خرید خویش را می داد نان
بچه جان! مزدور در عصر جدید	هست یک فرمی از آن عبد و عید
اندر این عصر مشعشع قرن بیست	هیچکس دلواپس مزدور نیست
کارگر از بی غذایی مرد؟ مرد	
بزرگر از بی دوایی مرد؟ مرد	

(نوح، ۱۳۵۸: ۳۵)

ژاندارم

افراشته، ژاندارم را در ده، دُم ارباب معرفی می کند:

در ده امنیه مثل ناتور است یک وکیل باشی امپراتور است

ده بود آب و او بود ماهی

غیر از این نیست بهر او راهی

(نوح، ۱۳۵۸: ۱۱۶-۱۱۵)

از نظر افراشته، ژاندارم‌ها به خاطر باج و رشوه‌هایی که از مردم می‌گیرند، زندگی را در ده بهتر از اقامت در پایتخت (تهران) می‌دانند. چرا که خود را شخص اول دهکده و به تعبیر افراشته مفت‌خور، تنبل و حاضر بر سر سفره عروسی و عزای مردم روستا می‌دانند.

نتیجه

بازتاب لایه‌های مختلف اجتماعی در شعر طنزآمیز نسیم شمال و افراشته بدرستی نشان‌دهنده این واقعیت است که عصر قاجاریه و پهلوی دوران ستم‌لایه‌های بالا بر قشرهای پایین جامعه ایران و دوره نابرابری و تمایزهای طبقاتی آشکار بوده است. وجود این قشربندی‌ها به طور حتم موجب انگیزه انقلاب و تحول و دگرگونی شد و توسعه حیات فرهنگی و اجتماعی را تضمین نمود.

منابع

۱. آریانپور، امیر حسین (۱۳۵۴) *جامعه شناسی هنر*. تهران: انجمن کتاب دانشجویان دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
۲. افراشته، محمد علی (۱۳۷۴) *شعرهای گیلکی افراشته* (محمد علی رادباز قلمه ای). گردآوری و برگردان محمود پاینده لنگرودی. چاپ اول. رشت: گیلان.
۳. افراشته، محمد علی (۱۳۵۸) *مجموعه آثار*. به کوشش نصرت الله نوح. تهران: توکا.
۴. تأمین، ملوین (۱۳۷۳) *جامعه شناسی قشربندی و نابرابریهای اجتماعی*. عبدالحسین نیک گهر. چاپ اول. تهران: توتیا.
۵. حسینی گیلانی، سید اشرف الدین (نسیم شمال) (۱۳۷۱) *کلیات جاودانه نسیم شمال*. به کوشش حسین نمینی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
۶. روح الامینی، محمود (۱۳۷۵) *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی*. چاپ اول. تهران: نشر آگاه.
۷. زاکانی، عبید (بی تا) *کلیات عبید زاکانی*. تصحیح عباس اقبال. تهران: اقبال.
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴) *از چیزهای دیگر*. چاپ اول. تهران: جاویدان.
۹. شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) *انواع ادبی*. چاپ اول. تهران: باغ آینه.
۱۰. صابری، کیومرث گل آقا (۱۳۷۴ و ۱۳۷۲) *سالنامه گل آقا*. تهران: مجله گل آقا.
۱۱. فخرایی، ابراهیم (۱۳۶۸) *گزیده ادبیات گیلکی*. چاپ سوم. رشت: طاعتی.
۱۲. مؤمن کاشی، محمد و ... (۱۳۷۳) *جامعه شناسی قشرها و نابرابری های اجتماعی*. چاپ اول. گناباد: مرنديز.
۱۳. یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹) *چشمه روشن*. چاپ اول. تهران: علمی.